

بخش علوم سیاسی

دکتر محمدرضا تخشید*

اصلاحات و سیاستهای نوگرایی رضاشاه و تأثیر آن بر قدرت و نفوذ روحانیون در ایران

چکیده: در سال ۱۲۹۹ رضاخان، فرمانده تیپ قزاق مستقر در قزوین، با کودتا به قدرت رسید و با تاجگذاری در سال ۱۳۰۵ به سلسله قاجار پایان داد و به عنوان اولین پادشاه سلسله پهلوی برای اولین بار در ایران اقدام به یک سری اصلاحات برنامه‌ریزی شده جهت تثبیت خود و ایجاد یک حکومت و جامعه غیر مذهبی، الهام‌گرفته از غرب به خصوص آتاتورک در ترکیه، کرد. در آن زمان مذهب اسلام و روحانیون، مخصوصاً بعد از حضور مؤثر و رهبری نهضت تنباکو و مشروطه، قدرت و نفوذ زیادی در جریانات سیاسی و اجتماعی ایران داشتند سؤال اصلی این مقاله حول محور نحوه تأثیر اصلاحات و سیاستهای نوگرایی رضاشاه بر نفوذ و قدرت مذهب و روحانیون در سیاست و جامعه ایران است. فرضیه اصلی نگارنده این است که رضا شاه با اصلاحات خود در ارتش، نظام قضایی، آموزشی، و وقف باعث کاهش نفوذ و قدرت مذهب و روحانیون در جامعه ایران در سالهای ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ شد.

با اعلام مذهب شیعه اثناعشری به عنوان مذهب رسمی حکومت تازه تأسیس صفویه در سال ۸۸۰ هـ ش (۲-۱۵۰۱ میلادی) توسط شاه اسماعیل، مذهب شیعه جایگاهی خاص در جامعه و فرهنگ سیاسی ایران یافت و در نتیجه آن قدرت و نفوذ روحانیت در ایران گسترش یافت. تا این زمان اکثریت ایرانیان پیرو مذهب شیعه نبودند (۱) و حوزه‌های مهم و مطرح شیعه در خارج ایران و در کشورهای همچون عراق، سوریه و

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

لبنان قرار داشت، اما با فضای ایجادشده، حکومت صفویه روحانیت مستقر در حوزه‌های مهم خارج کشور را به ایران دعوت کرد. (۲)

با گسترش قدرت و نفوذ حکومت صفویه در ایران مذهب شیعه مذهب اکثریت مردم شد و حوزه‌های علمیه نیز گسترش یافت و نقش و جایگاه روحانیت شیعه در جامعه و حکومت ایران عصر صفویه منظم و نهادینه شد. (۳) طبیعی است در دوره اول حکومت صفویه روحانیت شیعه که سازمان یافته نبود، بیشتر وقت خود را صرف تحقیق و نوشتن یا تبلیغ مذهب شیعه در جامعه‌ای با اکثریت سنی مذهب می‌کرد. با توجه به عدم مخالفت حکومت، با نفوذ مذهب و روحانیت در جامعه آن زمان، هیچگونه تضاد و درگیری جدی بین علما و دولت به وجود نیامد و روحانیت توجه چندانی به رابطه‌اش با دولت و حکومت نداشت. (۴)

اما با گذشت زمان بتدریج عواملی که باعث شکل‌گیری رابطه‌ای بدون نزاع و درگیری بین علما و حاکمان صفوی شده بود به نفع علما تغییر کرد. کم‌کم در قلمرو حکومت صفویه مساجد و مدارس علمیه زیادی ساخته شد، تعداد علما افزایش یافت و از طریق وقف و خمس و زکات روحانیت استقلال مالی بیشتری پیدا کرد و به سبب ارتباط گسترده، از طریق مساجد، با مردم به یک نهاد قدرتمند تبدیل شد. در نتیجه در بخش دوم حکومت صفویه ما شاهد گسترش نفوذ سیاسی روحانیت و تغییر رابطه با دولت به نفع آنها هستیم. به صورتی که در زمان حکومت سلطان حسین، روحانی برجسته شیعه محمدباقر مجلسی به سمت ملاباشی منصوب شد که همین خود یکی از نشانه‌های افزایش نفوذ روحانیت در پایان عصر صفوی است. (۵) شایان ذکر است که به‌رغم رابطه خوب روحانیون با دولت صفوی در بیشتر دوران حکومت آنها، در اواخر دوران حکومت صفویه ما شاهد انتقاد برخی از روحانیون از پادشاهان صفوی و تقاضای افزایش نفوذ خود در مسائل حکومتی هستیم. (۶)

با اشغال ایران و پایان دادن به حکومت صفویه توسط نیروهای افغان اهل سنت، موقتاً در نفوذ و جایگاه روحانیون در حکومت و سیاست ایران خلل پیش آمد و تعداد قابل ملاحظه‌ای از روحانیون برجسته به عراق مهاجرت کردند و با تشکیل و تقویت حوزه‌های علمیه در شهرهای کربلا و نجف، مرکز رهبری روحانیت شیعه را در شهرهای

مذکور ایجاد کردند. (۷) اگرچه این اشغال باعث کاهش نفوذ موقتی روحانیت در جامعه سیاسی ایران شد، اما با توجه به نهادینه شدن نقش مذهب شیعه و روحانیت در جامعه ایران در عصر صفویه، در دوره سلطنت قاجار نه تنها موقعیت مذهب و روحانیت در جامعه آن روز ایران تثبیت شد بلکه با حاکمیت اعتقادات و قوانین اسلامی بر آموزش و قضاوت و حضور جدی روحانیون در مسائل سیاسی و حکومتی و مبارزه با سلطه و نفوذ بیگانگان در ایران روحانیون جایگاهی یافتند که هر پادشاه و یا حکمرانی مجبور بود در تصمیم‌گیری‌های مهم حکومتی به نظر و موضع‌گیری آنها توجه جدی داشته باشد.

از طرفی در حالی که حکمرانان صفویه به دلایلی، همچون بالا بردن کارایی ارتش و دستیابی به سلاحهای مدرن، با اروپاییان ارتباط برقرار نموده و افرادی چون برادران شرلی به ایران مسافرت کرده بودند، اما تأثیر جدی اصلاحات سیاسی و تمدن غربی بر جامعه ایران با شروع قرن ۱۹ میلادی، زمانی که قدرتهای اروپایی چون انگلیس، روسیه، و فرانسه بر سر تسلط بر ایران به رقابت برخاسته بودند، پدیدار شد. رفته‌رفته، تحت تأثیر پیشرفتهای سیاسی، اقتصادی و صنعتی در غرب، بعضی از دولتمردان و روشنفکران ایرانی به این نتیجه رسیدند که ادامه حیات ایران در گرو تبدیل ایران از یک جامعه سنتی و عقب‌افتاده به جامعه‌ای مدرن است. یکی از نخستین کسانی که به این دیدگاه جامعه عمل پوشاند و با فرستادن محصلان ایرانی به اروپا و استفاده از متخصصان اروپایی سعی مدرن کردن ارتش ایران کرد عباس میرزا بود. عبدالهادی حائری در این زمینه معتقد است که:

«عباس میرزا و همکارش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به این نتیجه رسیدند که پیشرفتهای علمی و فنی در جنگ و دیگر حیثه‌های زندگی سبب برتری اروپا از ایران شده و اگر ایران بخواهد به زندگی خود ادامه دهد ناچار باید یک رشته نوسازی در آن پایه‌گذاری گردد. بنابراین نوسازی و نوگرایی، بدان معنی بود که امور اداری نو، ارتش نو، یک حکومت مرکزی، سیستم مالیاتی نو، آموزش و پرورش نو، وسایل حمل‌ونقل و خلاصه ارزشهای نو به ایران معرفی گردد» (۸)

از آن زمان به بعد بتدریج تأثیر پیشرفتهای غرب در شکل‌گیری یک حکومت جدید در ایران پدیدار شد و می‌توان رضاشاه را اولین دولتمرد ایرانی دانست که به‌طور جدی و

سازمان‌یافته سعی در ایجاد جامعه‌ای مدرن با توجه به معیارها و ارزشهای فرهنگ اروپایی در ایران کرد. سیاستهای رضاشاه، که الهام‌گرفته از ارزشها و فرهنگ جوامع غربی بود و در عمل، در تعارض با سنتها و بافت مذهبی جامعه ایران آن زمان قرار می‌گرفت، به‌طور طبیعی با مقاومت مردم و افراد صاحب نفوذ، خصوصاً نیروهای مذهبی و روحانیون جامعه ایران، روبرو شد که در مواردی به درگیریهای جدی منجر شد. (۹) هدف اصلی این مقاله بررسی تأثیر به قدرت رسیدن رضا شاه و سیاستهای نوگرایی او بر قدرت و نفوذ روحانیون در جامعه و سیاست ایران است.

در این راستا، سیاستهای اصلاحی رضاشاه در ارتش، نظام اداری، قضایی، آموزشی و وقف و تأثیر این اصلاحات بر کاهش یا افزایش قدرت و نفوذ روحانیون در سیاست و حکومت ایران مطالعه خواهد شد.

۱. اصلاحات در ارتش و نظام اداری

طی جنگ اول جهانی، در ایران دولت مرکزی قدرتمندی وجود نداشت و به‌رغم اعلام بی‌طرفی ایران، بیشتر سرزمین ایران را نیروهای بیگانه اشغال کرده بودند. شمال ایران به‌وسیله روسیه و ترکیه، اغلب مرکز ایران به‌وسیله روسیه تصرف شده بود. جنوب ایران تحت کنترل انگلیس بود و در عین حال عوامل و جاسوسان آلمانی قبایل ایرانی را بر ضد تسلط انگلیس بر آن مناطق می‌شوراندند و دولت مرکزی آن‌چنان بی‌ثبات بود که در مدت ۱۹ ماه، ۶ کابینه دولت تغییر کرد. نبود دولت قدرتمند مرکزی در ایران و اشغال خاک ایران توسط بیگانگان باعث ظهور قیام‌های مردمی همچون قیام میرزا کوچک‌خان جنگلی در گیلان، شیخ محمد خیابانی در تبریز، و شیخ خرعل در خوزستان شد. (۱۰) در واقع در ایران عملاً هرج و مرج و بی‌قانونی حاکم بود. (۱۱) در چنین شرایطی بود که در اسفند ۱۲۹۹ رضا شاه، که در آن زمان فرمانده تیپ قزاق و در قزوین مستقر بود، با اطلاع قبلی و حمایت انگلستان به تهران آمد و با یک کودتای تقریباً بدون خونریزی کنترل آنچه از دولت و حکومت ایران باقی مانده بود را به‌دست گرفت و سید ضیاءالدین طباطبایی را به سمت نخست‌وزیری منصوب کرد. (۱۲) این کودتا را می‌توان شروع سازمان‌یافته اجرای سیاستهای اصلاحی بر اساس الگوی پیشرفت و تمدن غرب در ایران به حساب آورد.

همچنان که بنانی می نویسد:

«ایران حالا وارد عصری شده بود که از مدتها قبل تحت تأثیر نفوذ فرهنگ غرب قرار گرفته بود ولی قبلاً هیچ زمان بخشی از یک الگوی منجم که اهمیت قطعی تأثیرگذار داشته باشد نبود. اگرچه ایران به طور کامل غریزه نشد اما همه تغییراتی که اتفاق افتاد و شکل گرفت الهام گرفته از ایده‌آلهای غربی بود.» (۱۳)

با توجه به هرج و مرج حاکم بر ایران و نبود یک دولت قدرتمند دارای اعمال حاکمیت، اولین هدف رضاشاه، که در آن زمان وزیر جنگ بود، درهم شکستن و پایان دادن به قیامهای محلی، قومی و حرکت‌های استقلال طلبانه بود تا بتواند یک حکومت قدرتمند مرکزی با هدف ایجاد امنیت و گسترش و تعمیم حاکمیت دولت مرکزی بر همه سرزمین ایران به وجود آورد. برای رسیدن به این هدف، اولین اصلاحات رضاشاه در زمانی که هیچگونه ارتش سازمان یافته و آموزش دیده‌ای در ایران وجود نداشت، اصلاحات در جهت ایجاد یک ارتش متحد ملی بود. البته این اولین اقدام رهبران ایرانی در این زمینه نبود بلکه اولین اصلاحات در ایجاد ارتش مدرن در ایران در زمان عباس میرزا و سپس امیرکبیر به اجرا درآمد.

اولین ارتش مدرن قزاقها بودند که به درخواست ناصرالدین شاه و توسط روسها در ایران شکل گرفت و در وهله اول همه فرماندهان و امیران آن روسی بودند و وظیفه اصلی آنها حفاظت از سلطنت بود. (۱۴) بتدریج ایرانی‌ها پست‌های تیپ قزاق را اشغال کردند، به هنگام کودتا تعداد نیروی تیپ قزاق که فرماندهی آن در دست رضاشاه بود حدود ۳۰۰۰ نفر بود. (۱۵) البته در آن زمان نیروهای آموزش دیده دیگری نیز در ایران وجود داشتند. مهمترین آن ژاندارمری بود که به منظور حفظ امنیت داخلی بعد از انقلاب مشروطه توسط فرماندهان و مشاوران سوئدی تشکیل شده بود. (۱۶) یک نیروی نظامی دیگر در جنوب با فرماندهی افسران انگلیسی وجود داشت که انگلیسی‌ها برای حفظ منافعشان تحت عنوان تفنگداران جنوب فارس تشکیل داده‌اند.

بنابراین در سال ۱۲۹۹ در زمان کودتای رضاشاه یک ارتش مدرن و قدرتمند زیر نظر دولت مرکزی وجود نداشت. در نتیجه تعداد زیادی گروههای قومی و غیرقومی به

مخالفت با حکومت مرکزی برخواسته و عملاً در حاکمیت دولت اخلاص به وجود آورده بودند. در راستای بسط قدرت خود و جامه عمل بخشیدن به حاکمیت حکومت مرکزی، اولین برنامه اصلاحات رضاشاه ساختن یک ارتش مدرن و متحد بود. او تفنگداران جنوب فارس را منحل کرد و با ادغام افسران ژاندارمری و قزاقها، ارتشی جدید سازمان داد که نفرات آن به ۴۰۰۰۰ می‌رسید. (۱۷) در سالهای ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ رضاشاه، با دنبال افزایش شمار نیروهای آموزش دیده و سازمان یافته ارتش، تقریباً همه قیامها و شورشهای قوی و غیرقومی را شکست داد و برای اولین بار پس از چندین دهه، دولت مرکزی توانست حاکمیت خویش را در سراسر ایران اعمال کند. (۱۸) شایان ذکر است که رضاشاه بتدریج با فرستادن نظامیان به فرانسه برای تعلیم یافتن و اجباری کردن خدمت سربازی در صدد افزایش و کارآمد کردن نیروهایش برآمد. در عین حال با خرید هواپیمای جنگی، کشتی جنگی، و سایر جنگ افزارها و آموزش و تعلیم افسران و نیروهای متخصص نظامی رفته رفته یک ارتش قدرتمند مرکزی متشکل و تجهیز کرد. به صورتی که در سال ۱۳۲۰، ارتشی با الگوی غربی و با قابلیت تجهیز و بسیج ۴۰۰۰۰۰ نفر شکل گرفته بود. (۱۹)

طی ۵ سال بعد از کودتا، رضاخان وزیر جنگ بود ولی بعد از تشکیل یک ارتش قدرتمند تحت فرمان خود در سال ۱۳۰۴ در رأی گیری که انجام شد، اکثریت بزرگی از مجلس در حالی که با مخالفت تعداد محدودی از نمایندگان از جمله شهید مدرس و دکتر مصدق روبرو شده بود، به پیشنهاد الغای سلطان قاجار رأی داد. با سقوط سلسله قاجار رضاخان رضاشاه شد و عملاً حکومت سلسله پهلوی با دیکتاتوری رضاشاه شروع شد. (۲۰)

اصلاحات اداری از دیگر اصلاحاتی بود که نقش مؤثری در اعمال حاکمیت دولت مرکزی داشت. تا قبل از به قدرت رسیدن رضاشاه هیچ گونه نهاد و سازمان مدرن اداری وجود نداشت و کارهای دولتی به وسیله نزدیکان و خویشان پادشاهان و وزیران، بدون هیچ گونه قانونمندی و ضابطه‌ای، انجام می‌شد. (۲۱)

به منظور پایان بخشیدن به هرج و مرج اداری و استفاده از نظام اداری به عنوان ابزاری برای بسط و توسعه گسترش حاکمیت دولت مرکزی در سرتاسر ایران و اجرای

سیاستهای اصلاحاتی خود و مستحکم کردن پایه‌های سلسله تازه تأسیس پهلوی، رضاشاه شروع به اصلاحات و نظم بخشیدن به سیستم اداری کرد. نخستین حرکت مهم در ۱۳۰۱ زمانی انجام شد که مجلس اولین قانون را در زمینه منظم و محدود کردن مستخدمین اداری تصویب کرد. «بر اساس مدلهای غربی این قانون سن، ملیت، تحصیلات، و صلاحیت‌های شخصیتی برای مستخدمین اداری متقاضی معین کرد.» (۲۲) جنبه دیگری از اصلاحات اداری رضاشاه معطوف به تقسیمات جغرافیایی و اداری ایران بود. به طور سنتی ایران به چند ولایت و تعداد بی‌شماری ناحیه تقسیم شده بود. رضاشاه با قوانین تصویبی سال ۱۳۱۶ ایران را به یازده استان، چهار شهرستان و تعداد زیادی بخش و دهستان زیر نظر وزارت کشور تقسیم کرد. (۲۳) شایان ذکر است که دولت برای اجرای برنامه‌های اصلاحی خود از سالهای ۱۳۰۱ مشاورانی خارجی استخدام کرده بود. (۲۴)

با توجه به اصلاحات رضاشاه در ارتش و سازمان اداری کشور «برای اولین بار در عصر مدرن محدوده کنترل دولت به خارج از پایتخت گسترش یافت و به مراکز استانی، شهرستانها، و حتی روستاهای بزرگ رسید.» (۲۵)

در مسیر ساختن یک کشور قدرتمند بر اساس اصول ملی‌گرایی و سکیولاریزم، حکومتی عاری از نفوذ مذهب، رضاشاه با مخالفت و مقاومت علما، رهبران قبایل، و دیگر گروههای محلی مواجه شد. ویژگی اصلی سیاستهای اصلاحی و حکومت مورد نظر رضاشاه، سکیولاریزم بود. تمایل وی به این دیدگاه بعد از تاج‌گذاری او، در سال ۱۳۰۵، به وضوح آشکار شد. (۲۶) بعد از انجام اصلاحات در نیروهای نظامی او قادر شد که از ارتش به عنوان پایه قدرتش استفاده کند و با اصلاحات اداری وضعیت و جایگاه قدرتش را تحکیم بخشد و توانایی‌اش را در اجرای سیاستهایش در سرتاسر ایران گسترش دهد. در این مرحله بود که او به اندازه کافی احساس قدرت کرد تا نیت اصلی‌اش را که همان ساختن یک حکومت سکیولار آزاد از نفوذ روحانیون و مذهب بود آشکار کند. برای تحقق این اهداف، رضاشاه قوانین و اصلاحاتی ارائه کرد تا نفوذ مذهب و روحانیون را در حوزه‌هایی از حکومت که حاکم بودند محو کند و یکی از مهمترین بخش‌های حکومت که بر اساس قوانین مذهبی اداره می‌شد و در تسلط روحانیون بود،

نظام قضایی ایران بود.

۲. اصلاحات در نظام قضایی ایران

نظام قضایی ایران یکی از اولین حوزه‌های نفوذ مذهب و روحانیون بود که رضاشاه اقدام به مقابله با قدرت روحانیون در آن کرد. با توجه به فقه شیعه، نه تنها قوانین حاکم بر جامعه و نظام قضایی کشورهای اسلامی، بلکه مجریان و کارگزاران نظام قضایی نیز باید مجتهدان (عالمان مذهبی) واجد الشرائط باشد (۲۷). که بحث گسترده آن خارج از حوصله این مقاله است. - از این رو در سرتاسر تاریخ شیعه، قوانین اسلامی و روحانیون بخش جدائی‌ناپذیر فرایند حقوقی و قضایی جوامع شیعه بوده است. قبل از به حکومت رسیدن رضاشاه، در زمان قاجار، نظام قضایی در تسلط علما بود و به دو بخش تقسیم شده بود: «عرف یا قانون عادی و عرفی که به وسیله صاحب‌منسبان اداری دولتی اداره می‌شد و شرع که قوانین مذهبی است و به وسیله علما اداره می‌شد». (۲۸)

حامد الگار این تقسیم‌بندی نظام قضایی ایران در قرن نوزدهم را به صورت زیر خلاصه می‌کند:

«دوگانگی دستگاه قضایی از دوران صفوی به ارث مانده بود و تا سال ۱۹۱۱ (۱۳۰۰) که نخستین قانون مدنی معمول شد دست‌نخورده باقی ماند. محاکمی که علما سرپرستی آنها را به عهده داشتند به محاکم شرع معروف بود که قوانین آنها از شیعه گرفته شده بود. دستگاه قانونی دولت عرف، Common Law یا سابقه قضایی نامیده می‌شد... دولت بر حسب نیازهایش در یک مدت معین، اختیارات قضاوت عرف را بی‌آنکه اصول مدونی داشته باشد به حکام شهرها می‌داد، بنابراین به‌رغم تناقض آشکاری که ذاتاً در این تعریف وجود دارد بهتر است که قضاوت عرف قضاوت دلخواه نامیده شود.

با اینکه حدود قضاوت‌های عرف و شرع مشخص نبود می‌توان آنها را به‌طور مشخصی تقسیم کرد: محاکم عرف اصلاً با تجاوزاتی که علیه دولت یا امنیت عمومی صورت می‌گرفت، مانند شورش، اختلاس، جعل مسکوکات، ترویج شایعه، دزدی، راهزنی و مستی سروکار داشت؛ محاکم شرع اغلب با مشاجره‌ها

و مراغه‌هایی که جنبه شخصی یا بازرگانی داشت می‌پرداخت. هرچند گاه رسیدگی به دزدی و مستی هم به حوزه محاکم شرع داخل می‌شد. بنابراین قضاوت‌های شرع و عرف غالباً صفات مشترکی داشت و به‌طور کلی دستگاه قضایی طوری بود که موجب تأثیر متقابل - اگر نگوئیم مشاجره - بین این دو بخش می‌شد.... محکمه شرع می‌توانست مانند محکمه استیناف رأی محکمه عرف را نقض کند. حاکم می‌توانست درباره دعوایی که به او ارجاع شده بود از مجتهدی استفتاء کند. همچنان‌که هریک از طرفین دعوا پس از صدور فتوا معمولاً به آن عمل کردند.... در تمام قرن نوزدهم تأثیر متقابل این دو نوع محکمه برهم، با نامعلومی حدود قضاوت‌های آنها دست به هم داد و منشأ اصلی کشمکش میان دولت و علما را پدید آورد. کوشش‌های دولت در راه استقرار قدرت قضایی خود ناگزیر در حقیقت به معنای کاستن از امتیازهای ویژه علما بود» (۲۹).

اولین اصلاحات در سیستم قضایی ایران مربوط به سلسله قاجاریه بود. وزیرانی همچون امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار برای مدرن کردن سیستم قضایی و تسلط بیشتر دولت مرکزی بر دادگاهها سعی در اصلاح سیستم قضایی کردند. رضاشاه، پس از استحکام پایه‌های قدرت خود، بتدریج و با احتیاط اصلاحات خود را در نظام قضایی کشور به سمتی که نفوذ مذهب و روحانیون را به حداقل برساند سوق داد. اولین این حرکتها را می‌توان ارائه مجموعه قوانین مدنی در سال ۱۳۰۵ به‌وسیله داور، وزیر وقت دادگستری، به حساب آورد و بعد از آن در اواخر سال ۱۳۰۵ رضاشاه وزارت دادگستری را منحل کرد و در اوایل سال ۱۳۰۶ عده زیادی از مسئولین قدیمی شغل خود را به نفع کسانی که اغلب تحصیلات غربی داشتند از دست دادند. (۳۰) و در سال ۱۳۲۷ قانون مدنی به تصویب مجلس رسید و آن در عمل سکیولار کردن دادگاههای شرع بود. (۳۱)

در سالهای بعد از ۱۳۰۵ قوانین بیشتری به‌وسیله مجلس تصویب شد که قدرت علما را حتی بیشتر، محدود کرد. به‌عنوان مثال در سال ۱۳۱۰ قانونی به تصویب رسید که «فقط دادگاههای دولتی و دفتر دادستان کل» می‌توانستند پرونده‌ای را به دادگاههای شرع و هرگونه محکمه مذهبی ارجاع دهند. (۳۲) در نتیجه غیر از چند استثناء همه پرونده‌ها

باید اول به وسیله دادگاههای دولتی و دفتر دادستانی کل بررسی می شد و پس از تأیید، پرونده ها به دادگاههای مذهبی ارجاع می گردید. بنابراین در عمل «دادگاههای شرع زیر نظارت و سرپرستی دادستانی کل درآمد» (۳۳) تصویب قانونی توسط مجلس در سال ۱۳۱۱ در زمینه ثبت اسناد و املاک، ضربه نهایی را به جایگاه مذهب و روحانیون وارد کرد. این قانون شامل بعضی اختیاراتی بود که به وسیله دادگاههای شرع اعمال می شد چون ثبت اسناد حقوقی و قانونی مانند اقرارنامه، قسم نامه، گواهی نامه، و وکالت دادن می شد. در نتیجه دادگاههای شرع و متعاقب آن علما قسمت عمده ای از قدرت حقوقی خود را از دست دادند و تعدادی از علما نیز از یک منبع درآمد محروم شدند. دومین قانونی که «سکیولاریزاسیون و غربگرایی دائمی» نظام قضایی ایران را تکمیل کرد در سال ۱۳۱۵ به تصویب مجلس رسید. این قانون تعداد زیادی از علما را از سمت قضایی خود حذف و شرایط ذیل را برای قضات وضع کرد.

۱. داشتن مدرک لیسانس قضایی از دانشکده حقوق دانشگاه تهران یا دانشگاهی

خارجی؛

۲. قضات شاغل می بایست در امتحان حقوق مخصوص وزارت دادگستری قبول

شوند تا بتوانند در سمت خود باقی بمانند که البته برای این دسته از قضات محدودیت در ارتقاء تا پایه ۶ وجود داشت (۳۴)؛

در نتیجه، تا اواخر دهه ۱۳۲۰ با تصویب قوانین متعددی در زمینه سکیولار کردن نظام قضایی کشور رضاشاه به شدت قدرت علما را در حوزه مسائل حقوقی - قضایی کاهش داد و آنها را از یکی از اصلی ترین و مهمترین منابع قدرت شان که در سرتاسر حکومت قاجار و چندین سال بعد از کودتای ۱۲۹۹ در اختیار داشتند محروم کرد. همان گونه که بنانی بیان می کند، انگیزه رضاشاه برای ارائه و مطرح کردن لایحه ها و قوانین در زمینه اصلاحات سیستم قضایی در راستای هدف جدایی مذهب از حکومت و کاهش نفوذ علما بود و «نه ملاحظه احتیاجات نظام جدید و تأثیراتی که این چنین قوانینی خواهند داشت» احمد متین دفتری، نخست وزیر سالهای آخر سلطنت رضاشاه، اظهار می کند که در سال ۱۳۱۵ به علت نبود افراد تحصیل کرده واجد شرایط برای پست های سازمان گسترده و جدید نظام قضایی بحران ایجاد شده بود. (۳۵)

۳. اصلاحات در نظام آموزشی

تا قبل از به قدرت رسیدن رضاشاه نظام آموزشی ایران در تسلط کامل علما بود. قبل از انقلاب مشروطه مدارس مدرن تقریباً وجود نداشت و همه زمینه‌های مسائل آموزشی از انتخاب موضوعات تا مدرّس، در اختیار روحانیون بود. نظام آموزشی به سبک جدید و به‌عنوان یک نهاد رسمی وجود نداشت؛ مدارس ابتدایی همان مکتب بود که شامل یک کلاس و یک فرد روحانی به‌عنوان معلم و فاقد و هرگونه نظام سلسله مراتب آموزشی و هرگونه کنترل حکومتی بود. معمولاً در شهرها یا روستاهای بزرگ روحانیون در محله‌هایی که لازم بود و امکان حمایت هم وجود داشت مکتب‌خانه‌ای باز می‌کردند. دانش‌آموزان شامل کودکان هفت تا دوازده ساله می‌شدند. موضوعات درسی معمولاً شامل قرآن، زبان فارسی، عربی و گاهی ریاضیات می‌شد. (۳۶) تحصیلات عالی نیز در حوزه‌های علمیه ممکن بود که کاملاً در کنترل و تسلط علما قرار داشت. آنها که استعداد و امکانات داشتند می‌توانستند برای ادامه تحصیل وارد حوزه‌های علمیه شوند. (۳۷) بنابراین، ایران آن زمان فاقد یک نظام جدید آموزشی وابسته به دولت بود و در عمل یک نظام سنتی آموزشی وجود داشت که کاملاً در حوزه قدرت روحانیون قرار داشت.

تحصیلات عالی حوزه نیز شامل سه دوره مقدمات، سطح و خارج بود و عربی، منطق، فقه و اصول، فلسفه، و تفسیر از جمله موضوعات درسی بود که به‌طور مبسوط مطالعه می‌شد. (۳۸)

اولین سعی جدی در ایجاد مدارس سبک جدید در ایران از سوی امیرکبیر و با احداث دارالفنون آغاز شد. «مدرسه دارالفنون در ربیع‌الاول ۱۲۶۸ یعنی مدت کمی پس از عزل امیرکبیر... با هفت نفر معلم اتریشی و عده‌ای از دانشمندان فرانسوی و هلندی و لهستانی که از قبل در ایران بودند افتتاح شد. تأسیس این مدرسه را باید نخستین اقدام دولتی به شیوه‌ای جدید در ایجاد آموزشگاهی زیر نظر حکومت و به عبارتی پذیرش مسؤلیت تعلیم و تربیت به وسیله دولت در تاریخ این مرزوبوم دانست». (۳۹) بعدها وزیر دیگر ناصرالدین شاه، میرزا حسین خان سپهسالار، نیز تعدادی مدرسه به سبک جدید تأسیس کرد. (۴۰) بتدریج بعد از انقلاب مشروطه تعداد این مدارس بیشتر شد. البته اولین تلاش برای ایجاد یک ساختار یکنواخت ملی در سال ۱۸۹۸ میلادی انجام شد «وقتی که

شورای ملی مدارس تأسیس شد» (۴۱) بود. شایان ذکر است در آن زمان بعضی از علما همچون میرزا حسن آشتیانی، با این کار (تأسیس مدرسه جدید) مخالفت کردند. وی تأسیس مدرسه به شیوه جدید را وسیله تضعیف مذهب قلمداد کرد. به رغم اینکه بعضی از سیاستمداران و روشنفکران تحصیلکرده غرب از اصلاح نظام آموزشی ایران حمایت کردند و مجلس، تأسیس مدارس جدید و چند اقدام اصلاحی را تصویب کرد، اما هیچ‌گونه تغییری جدی تا کودتای ۱۲۹۹ در سیستم آموزشی کشور شکل نگرفت.

رضاشاه با آگاهی به تسلط روحانیون بر ساختار آموزشی ایران و در جهت تحقق هدف ساختن حکومت قدرتمندی ملی و سکیولار و عاری از نفوذ مذهب و روحانیون، اصلاح نظام آموزشی را جزء اهداف اصلی خود قرار داد و در سال ۱۳۰۰ شورای عالی آموزش را با الگوبرداری از اروپا تأسیس کرد. (۴۲) وظیفه اصلی آن شورا توجه به برنامه تحصیلی در مدارس اروپا و آماده کردن برنامه تحصیلی برای مراکز آموزش معلمان و نیز اصلاحات و نظارت بر آموزش در مکتبخانه‌ها بود. (۴۳)

هدف رضاشاه از ابتدا ایجاد یک نظام متحد آموزش و پرورش ملی که در کنترل دولت مرکزی قرار داشته باشد، و نیز تنظیم مفاد کیفی درسی، مشخص کردن شرایط و ضوابطی برای معلمان که در عمل علما را از نظام آموزشی حذف می‌کرد بود. برنامه‌های اصلاحی دولت شامل موارد ذیل بود: ۱. ارائه ساختار و نظام آموزشی ابتدائی، دبیرستان و آموزش عالی؛ ۲. ارائه موضوعات جدید همچون تاریخ، ادبیات، زبان خارجی، هیئت، هندسه، جانورشناسی، اقتصاد، علوم طبیعی و غیره؛ ۳. استخدام مدرسین خارجی ۴. اعزام دانشجویان به خارج؛ ۵. آماده کردن و انتشار کتب درسی؛ ۶. ایجاد مراکز تربیت معلم. اصلاحات آموزشی رضاشاه همچنین شامل تأسیس مراکز فنی و اولین دانشگاه مدرن در ایران بود. (۴۴)

به منظور کاهش بیشتر قدرت، روحانیون حکومت رضاشاه قوانینی وضع کرد تا مدارس علمیه را تحت کنترل و نظارت دولت درآورد؛ مدارسی که کاملاً مستقل از دولت بودند. در سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ شرایط و استانداردها و امتحاناتی برای تعیین اینکه چه کسانی از نظر دولت طلبه و یا مدرسین حوزه هستند ارائه کرد. به عنوان مثال کسانی طلبه به حساب می‌آمدند که وزارت آموزش و پرورش آنها را به رسمیت می‌شناخت و به آنها

دیپلم می داد یا کسانى مدرس حوزه شناخته مى شدند که مرجع تقلید یا وزارت آموزش و پرورش دیپلم تدریس به آنها داده بود. (۴۵) حکومت رضاشاه با تصویب این قوانین کنترل خود را بر جریان تحصیلات علوم دینی در حوزه‌های علمیه بیشتر کرد و بتدریج باعث کاهش تعداد مدارس علمیه و در پی آن، مدرسین آنها و طلاب شد. (۴۶)

اصلاحات رضاشاه نظام آموزشی جدید و یکدستی منطبق بر مدل غربی ایجاد کرد که در کنترل مستقیم وزارت آموزش و پرورش بود. در نتیجه، در سالهای آخر سلطنت رضاشاه شاهد افزایش شدید تعداد مدارس جدید در مقابل کاهش تعداد مدارس مذهبی و مکتبخانه‌ها بودیم. برای مثال «در سال (۱۹۲۵) ۱۳۰۴ تعداد حدود ۵۵۹۶۰ دانش‌آموز در ۶۴۸ مدارس ابتدایی جدید ثبت نام کردند که به وسیله مسئولین دولتی، بردهای خصوصی، جوامع مذهبی و یا میسیونرهای خارجی اداره می شد. اما در سال (۱۹۴۱) ۱۳۲۰ بیشتر از ۲۸۷۲۴۵ دانش‌آموز در ۲۳۳۶ مدرسه مدرن ابتدایی وجود داشت که تقریباً همه به وسیله وزارت آموزش و پرورش اداره می شد. (۴۷) از طرف دیگر در همین مدت در حالی که تعداد مکتبخانه‌های سنتی افزایشی خیلی جزئی داشت، تعداد طلبه‌ها در حوزه‌های علمیه به شدت کاهش یافت و از تعداد ۵۹۸۴ به ۷۸۵ نفر رسید.» (۴۸)

بنابراین، در نتیجه اصلاحات آموزشی رضاشاه سیستم آموزشی کشور که زمانی تحت کنترل کامل روحانیون و مبتنی بر عقاید مذهبی بود، به صورت یک نظام متحد آموزشی در کنترل دولت مرکزی درآمد و بار دیگر علما از یکی دیگر از منابع اصلی قدرت و نفوذشان در زندگی سیاسی جامعه ایران محروم شدند.

۴. اصلاحات رضاشاه و وقف

یکی از ویژگیهای مهم جامعه روحانیت ایران در دوره حکومت سلسله قاجار و پهلوی استقلال مالی آنها از حکومت بوده است و این خود یکی از دلایل قدرت روحانیون به خصوص در مقابله با ظلم و ستم حکمرانان به حساب می رفته است. این پشتیبانی مالی که باعث استقلال مالی آنها از دولت شده بود، در طول زمان به وسیله مردم در اختیار آنها قرار گرفته بود. قسمت اصلی کمک‌های مردمی به صورت وقف بود.

موقوفات بیشتر به شکل زمین، باغ، مزرعه، مدرسه، خانه و مغازه بود که به صورت دلخواه توسط مردم خیرخواه در اختیار مراکز مذهبی و عام‌المنفعه و علما قرار می‌گرفت. این‌گونه کمک‌ها و اعانه‌های مردمی در سرتاسر تاریخ شیعه سابقه داشته و به مرور زمان باعث جمع‌آوری مقدار زیادی املاک وقف در شهرهای بزرگ و بخشها و روستاها شده بود. به‌عنوان مثال یکی از عمده‌ترین املاک وقفی در ایران مربوط به آستان امام رضا(ع) می‌باشد. لرد کروزن در زمان دیدارش از ایران در سال (۱۸۹۰) ۱۲۶۹ درآمد سالانه آن املاک را ۶۰۰۰۰ تومان، و مجموع حرم را به ۲۰۰۰ تخمین زده است. (۴۹)

در راستای محدود کردن جایگاه قدرت مذهب و روحانیون در جامعه ایران، یکی دیگر از حوزه‌هایی که رضاشاه اقدام به اصلاح آن کرد وقف بود. یکی از مهمترین خصوصیات روحانیون در طول تاریخ شیعه استقلال مالی آنها از حکمرانان بوده است. این ویژگی به آنها اجازه می‌داد با حاکمان ظالم مخالفت کنند، به توسعه مراکز مذهبی همچون مساجد، تکایا و یا حوزه‌های علمیه بپردازند، تا بتوانند جایگاه قدرتی مستقل از حکومت داشته باشند. برای محروم کردن علما از استقلال مالی و قطع منبع اصلی درآمد آنها، در نتیجه کاستن تعداد و قدرت آنها، حکومت رضاشاه لوایح و قوانین و برنامه‌هایی ارائه کرد تا دخالت و کنترل حکومت را در فرایند اداری وقف بیشتر کند. اولین این اقدامات، تصویب و اجرای چند قانون در سالهای ۱۳۰۷، ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ بود که کنترل سازمان اوقاف بر املاک موقوفه را بیشتر کرد. همزمان با افزایش کنترل دولت بر وقف، قوانینی نیز تصویب شد که مشخص می‌کرد که املاک وقفی باید دارای چه خصوصیتی باشند و در نتیجه مشخص می‌کرد که کدام ملک وقفی است و کدام نیست. به‌عنوان مثال ماده‌های ۴۱ تا ۴۵ قانون سال ۱۳۱۴ معین می‌کرد که در چه مواردی با توجه به مفاد و مقنانه درآمدهای وقف خرج و هزینه شود و... و برای هرچه بیشتر محدود کردن نحوه هزینه کردن درآمدهای وقف و محدود کردن قدرت عمل علما، این قانون بیان می‌کرد که درآمدهای املاک وقف باید چگونه هزینه شود و در چه راههایی خرج شود. در این قانون درباره درصد هزینه درآمدهای وقفی (بعد از گذاشتن در حساب بانکی مخصوص درآمد این‌گونه املاک وقفی) آمده است: (۵۰)

۲. تهیه لوازم مدرسه و کمک به دانش آموزان محتاج ۲۰٪
 ۳. کمک اعانه به مؤسسات خیریه ۲۰٪
 ۴. آموزش عمومی ۱۰٪
 ۵. چاپ کتب مفید ۱۰٪
 ۶. هزینه‌های غیر قابل پیش‌بینی ۱۵٪
- بنابراین رضاشاه با تصویب قوانین و اجرای مقررات جدید برای کنترل بیشتر دولت بر املاک و داراییهای وقفی و نحوه هزینه کردن درآمد حاصل از آنها که بیشتر در اختیار روحانیون بود، موفق به منحرف کردن درآمدهای املاک وقفی از اهداف مذهبی و عام‌المنفعه که مدنظر روحانیون بود به اهداف غیرمذهبی شد که بیشتر در کنترل و نظارت دولت بود. این قوانین و مقررات نقش علما در کنترل اداره املاک وقف را تا حد زیادی کاهش داد و در نتیجه با ایجاد محدودیت مالی آنها را از یک منبع قدرت دیگر محروم کرد.

عکس‌العمل علماء و مردم به سیاستهای رضاشاه

از زمان کودتای نظامی ۱۲۹۹ رضاشاه، مخالفت با سیاستهای او وجود داشت. اما خصوصاً بعد از روشن شدن نیت او که همان مبارزه با اسلام و قدرت و نفوذ روحانیون در سیاست و بنای حکومتی سکیولار بود، روحانیون و جامعه مذهبی ایران به کرات به مخالفت با او برخاستند. اولین و جدیترین مقابله با سیاستهای رضاشاه که به موفقیت انجامید مبارزه مرحوم شهید مدرس با تصمیم رضاشاه در تغییر نظام حکومتی ایران به جمهوری بود. در سال ۱۳۰۳ مبارزه‌ای جدی توسط جراید و در نشست‌های عمومی شروع شد. «در اوایل مارس ۱۹۲۴ (اسفند ۱۳۰۲) رضاخان با به دست گرفتن ابتکار مستقیم و فراخوانی چند نفر از نمایندگان مسأله تغییر نظام حکومتی را طرح کرد. او از آنها خواست تا به نفع تأسیس جمهوری کار کنند و قول داد که شصت هزار تومان به آنها پرداخت کند.» (۵۱) با حمایت معنوی و مالی رضاشاه نشست‌هایی عمومی و تظاهراتی در حمایت از جمهوری خواهی در تهران برگزار شد. در ضمن فشار زیادی نیز بر نمایندگان مجلس وارد شد تا لایحه تشکیل حکومت جمهوری در ایران به مجلس ارائه شود.

جمهوریت در ترکیه با برانداختن خلافت و اجرای سیاستهای سکیولاری آتاتورک همراه بود. علما با تجربه جمهوری خواهی در ترکیه آشنایی داشتند بنابراین، حرکت‌های جمهوری خواهی با مخالفت تعداد زیادی از روحانیون روبرو شد، «زیرا بعضی از آنها حکومت جمهوری را با اقدامات نسبتاً رادیکال و غیرمذهبی آتاتورک در ترکیه همراه می‌دانستند». (۵۲)

در حالی که در داخل و بیرون مجلس، رضاشاه با تطمیع و ارباب سعی در استقرار حکومت جمهوری در ایران داشت، مخالفان جمهوری به رهبری مدرس به مبارزه با رضاشاه برخاستند و در مجلس پس از بحث‌های هیجان‌انگیز و احساساتی «دکتر حسین بهرامی.... به تحریک تدین سیلی محکمی به صورت سیدحسن مدرس نواخت... اما صدای این سیلی نه تنها مانند رعد در تهران و اطراف منعکس و پراکنده شد، بلکه مانند کبریتی که به انبار باروت برسد انفجاری در افکار و احساسات مردم پایتخت به وجود آورد... و همین امر زمینه را برای مخالفت با جمهوری و حمایت از مدرس و یک تظاهرات عمومی و شاید یک انقلاب آماده ساخت». (۵۳)

مخالفت شدید مدرس در مجلس و خارج مجلس، گردهمایی‌های مردمی و تظاهرات‌های خیابانی، خصوصاً در اطراف مجلس و مسجد شاه (امام خمینی) در بازار، همزمان با حرکت‌های جدی علما در قم، باعث شد که رضاشاه در موضع دفاعی قرار گیرد. در یکی از اسناد سفارت انگلیس آمده است:

«در این هفته قرار است یک گردهمایی مذهبی تشکیل گردد که در آن ملاحا درباره طرز برخوردشان با مسأله جمهوریگری تصمیم بگیرند و رئیس این گردهمای آقا شیخ عبدالکریم... [حائری] خواهد بود. مأموران سری ملاحای تهران و ولیعهد نیز در آن گروه‌هایی حضور خواهند داشت». (۵۴)

مخالفت‌های شدید مدرس باعث تظاهرات «بزرگ و کم‌نظیر» مردمی در میدان بهارستان و اطراف مجلس شاه بود. برخورد شدید رضاخان در پراکنده کردن تظاهرکنندگان «مجلس را چنان خشمگین ساخت که قرار شد در یک نشست ویژه مجلس، سردار سپه را از مقام ریاست وزرائی برکنار سازد». بعد از این واقعه رضاشاه برای نجات خود به قم رفته و دست به دامن علما شد و پس از ملاقات با علمای قم

اطلاعیه‌ای صادر کرد و ضمن اسلام‌خواهی رسماً به فعالیت‌های جمهوری‌خواهی خود پایان داد. در بخشی از این اعلامیه آمده است:

«هموطنان! اگرچه به تجربه معلوم شده که اولیاء دولت هیچ وقت نباید با افکار عامه ضدیت و مخالفت نمایند... از طرف دیگر چون یگانه مرام و مسلک شخصی من از اولین روز، حفظ و حراست عظمت اسلام و استقلال ایران و رعایت کامل مصالح مملکت و ملت بوده و هست و هرکس که با این رویه مخالفت نموده او را دشمن مملکت فرض و قویاً در رفع او کوشیده... و چون من و کلیه آحاد و افراد قشون از روز نخست محافظت آیهت اسلام را یکی از بزرگترین وظایف و نصب‌العین خود قرار داده و همواره در صدد آن بوده‌ایم که اسلام روز به روز رو به ترقی و تعالی گذاشته و احترام روحانیت کاملاً رعایت و محفوظ گردد، لهذا در موقعی که برای تودیع آقایان حجج الاسلام و علما به حضرت معصومه (ع) مشرف شده بودیم با معظم‌لهم در باب پیشامد کنونی تبادل افکار نموده و بالاخره چنین مقتضی دانستیم که به عموم ناس توصیه نماییم که عنوان جمهوری را موقوف... و در عوض تمام هم خود را مصروف...».

در نتیجه در اولین رویارویی جدی روحانیون با رضاشاه، او مجبور به عقب‌نشینی از مواضع خود شد و از ترس مخالفت جامعه مذهبی و روحانیون با او، نه تنها از جمهوری‌خواهی صرف‌نظر کرد بلکه در جهت آرام کردن افکار عمومی که در حال شدت گرفتن علیه او بود، وظیفه اصلی خود و نیروهای تحت امر خود را حفظ و حراست از اسلام و احترام به روحانیت اعلام کرد.

از جمله سیاستهای غربگرایی رضاشاه سیاست پوشیدن لباس به سبک غربی برای مردان و زنان که به سیاست کشف حجاب او معروف شده بود (۵۵) هدف این سیاست پوشیدن لباس به سبک غربی برای مردان و مجبور کردن روحانیون به ترک لباس سنتی و عملاً شخصی کردن روحانیون بود و نیز در صدد بود به عنوان پیشرفت و تمدن جامعه، زنان ایرانی را از باورها و اعتقادات مذهبی بتدریج دور کرده و بیگانه کند. صدالاشراف در خاطرات خود می‌نویسد:

«رضاشاه بعد از مسافرت ترکیه در اغلب اوقات ضمن [اشاره به] پیشرفت سریع کشور ترکیه از رفع حجاب زنها و آزادی آنها صحبت و تشویق می‌کرد و تا اوایل خرداد ۱۳۱۴ یک روز هیأت دولت را احضار کرد و گفت ما باید صورتاً و سنتاً غربی بشویم و باید در قدم اول کلاهها تبدیل به شاپوی بشود... و نیز باید شروع به رفع حجاب زنها نمود... شما وزرا و معاونین باید پیشقدم بشوید و هفته‌ای یک شب با خانمهای خود در کلوب ایران مجتمع شوید... و به حکمت وزیر فرهنگ دستور داد که در مدارس زنانه که معلمان و دخترها باید بدون حجاب باشند و اگر زن و یا دختری امتناع کرد او را در مدارس راه ندهید.» (۵۶)

در پی قانون پوشش متحدالشکل (یکنواخت) (۵۷) مأمورین دولت به آزار و اذیت طلاب مدارس علمیه پرداختند و این امری قانونی تلقی می‌شد. این «آزار و اذیت مأموران دولت به میزان گسترده» منجر به حوادث زیادی همچون خونریزی و دستگیری افراد شد از جمله به محاصره فیضیه، مهمترین مدرسه علمیه قم، و ممانعت از خروج طلاب از آن به وسیله مأموران دولت انجامید. کتک زدن طلاب در خیابانها و سعی در پاره کردن و در آوردن لباس سنتی آنان از موارد دیگر بود. (۵۸) اعمال خشن و خصمانه دولت و تعرض آنها به علما باعث شد حتی آیت الله العظمی حائری، که کمتر در مسائل سیاسی وارد می‌شد، یک تلگراف اعتراض آمیز به رضا شاه مخابره کند. (۵۹) رضاشاه البته نه تنها اعتراض آیت الله العظمی حائری را نادیده گرفت، بلکه در سیاست خود اصرار ورزید و با زور سعی در تغییر لباس و نهایتاً کشف حجاب زنان کرد. البته مردم به این سیاستها به شدت اعتراض کردند که در موارد زیادی به درگیری و خونریزی انجامید که مهمترین آن «قیام گوهرشاد» است.

در شروع تابستان ۱۳۱۴ بود که فشارهای روانی و فیزیکی دولتیان در خصوص خلع لباس روحانیون، پوشیدن لباس متحدالشکل که موسوم به «لباس پهلوی بود» و عبارت بود از «کلاه پهلوی (بعداً کلاه شاپوی فرانسوی جایگزین شد) و اقسام لباس کوتاه اعم از نیم‌تنه... و پیراهن و شلوار اعم از بلند یا کوتاه یا مچ بیج‌دار (۶۰) و برداشتن اجباری حجاب زنان افزایش یافت. روحانیون که اکثراً علما و مدرسین درجه اول» بودند در مشهد

جلسات محرمانه برای تصمیم‌گیری درباره نوع برخورد با حکومت داشتند.» در یکی از این جلسات پیشنهاد می‌شود که آیت‌الله حاج آقا حسین قمی به تهران رود و مستقیماً با رضاشاه وارد مذاکره شود.» که پس از مراجعت ایشان به تهران بازداشت می‌شود و به مشهد نیز دستور می‌رسد که وعظ معروف دستگیر شوند. در اعتراض به فشارهای فزاینده دستگاه حاکمه، مردم در مسجد گوهرشاد تجمع کرده و وعظ معروفی همچون شیخ مهدی واعظ خراسانی و شیخ بهلول برای آنان سخنرانی می‌کنند که در روز جمعه ۲۰ تیر ۱۳۱۴ مورد تعرض مأمورین دولت قرار می‌گیرند و عده زیادی کشته و مجروح می‌شوند. این واقعه باعث تجمع بیشتر مردم و حتی گروهی از زنان می‌شود و سرانجام دو هزار نفر از نظامیان رژیم بعد از نیمه شب ۲۲ تیر ۱۳۱۴ (۶۱) با محاصره مردم معترض در مسجد گوهرشاد آنان را به گلوله می‌بندند و «بین چهارصد تا پانصد نفر کشته» و صدها نفر زخمی یا دستگیر می‌شوند و تعداد زیادی از علما نیز از مشهد ناپدید شدند. (۶۲) تعداد کشته‌شدگان در بعضی منابع تا ۵ هزار نفر تخمین زده شده است. (۶۳) در نتیجه یکی از اعتراضات مردمی علیه سیاستهای غربگرایی و مذهب‌زدایی رضاشاه به وسیله نظامیان او سرکوب شد و به خونین‌ترین رودرویی مردم با حکومت رضاشاه تبدیل شد.

اعتراضات مردمی دیگری نیز علیه سیاستهای رضاشاه وجود داشت که از آن جمله می‌توان به اعتراض علما به سیاستهای اصلاحی رضاشاه در ارتش اشاره کرد. بعد از تصویب قانون خدمت نظام اجباری، تعدادی از علما من جمله مرحوم مدرس به این قانون اعتراض کرده، علیه آن فتوی دادند. (۶۴) مطابق این قانون از یک طرف جوانان روستایی باید به مدت ۲ سال به خدمت سربازی بروند و از طرف دیگر طلبه‌های حوزه‌های علمیه نیز مجبور به ترک تحصیل و رفتن به سربازی می‌شدند. در ادامه این اعتراض در سالهای ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ تعدادی از علما از تهران به قم رفته و بسط نشستند و اصناف در شهرهای مهمی چون تهران، قزوین، و اصفهان اعتصابهایی سازمان دادند. در نتیجه این اعتراضات، دولت عقب‌نشینی کرد و قول تجدیدنظر و محدود کردن قانون خدمت نظام اجباری را داد؛ ولی بعداً وقتی احساس امنیت و قدرت بیشتری کرد به قول خود جامع علم نپوشاند. (۶۵)

نتیجه‌گیری

در سال ۱۲۹۹ وقتی رضاخان در جو هرج و مرج حاکم بر جامعه ایران و نبود یک دولت قدرتمند برتر، با کودتای خود امید به ایجاد یک حکومت ملی قدرتمند داد، مورد استقبال جامعه روشنفکری و حتی بعضی علما و مردمی که از ناامنی و بی احترامی و تجاوز و اشغال نیروهای خارجی خسته شده بودند قرار گرفت. (۶۶) با گذشت زمان رضاشاه با الهام از پیشرفت و تمدن در غرب، بخصوص سیاستهای اصلاحات اسلام‌زدایی آتاتورک در ترکیه، به مخالفت با نیروهای مذهبی و علما و تعقیب سیاست اسلام‌زدایی پرداخت. در این راستا، اول به منظور تقویت پایه‌های حکومت و بسط قدرت خود و حکومت مرکزی در سرتاسر ایران به اصلاحاتی در ارتش و نظام اداری و تقسیم‌بندی کشور مبادرت ورزید و موفق شد پس از سالها با ایجاد یک دولت مرکزی قدرتمند دارای یک ارتش و یک سیستم اداری نسبتاً جدید شود و برای اولین بار بعد از مدت‌ها حاکمیت دولت مرکزی را تقریباً به همه ایران و حتی بخش‌های کوچک و روستاها گسترش دهد.

بعداً با اتکا به ارتش قوی و سازمان اداری تحت کنترل حکومت مرکزی، سیاست غربگرایی و اسلام‌زدایی خود را شروع کرد و با اصلاحات خود نظام قضایی و آموزش و پرورش را که بر اساس قوانین و اعتقادات مذهبی شکل گرفته بود و عملاً در حاکمیت علما بود، به کنترل خود در آورد. سپس با وضع قوانینی املاک وقفی را که در کنترل علما بود به زیر کنترل و نظارت سازمان اوقاف درآورده و پایه‌های استقلال مالی علما را متزلزل کرد. در کنار این اصلاحات که ضربه شدیدی به جایگاه مذهب و متعاقباً به قدرت و نفوذ روحانیون در جامعه و سیاست ایران وارد کرد، اصلاحات دیگری در جهت اسلام‌زدایی جامعه ایران، همچون خدمت اجباری سربازی، کشف حجاب زنان، پوشیدن لباس متحدالشکل برای مردان و زنان بر اساس مدل غربی، و... ضربه بیشتری بر جامعه مذهبی ایران وارد کرد. در این خصوص محمدعلی کاتویان اهداف رضاشاه را به این صورت بیان می‌کند.

«رضاشاه با حمله به مذهب دو هدف اساسی را دنبال می‌کرد و لاغیر:

نابودی تشیع ایرانی و مراسم و مناسکش که آن را پدیده‌ای شرم‌آور و حاکی از

عقب ماندگی کشور بزرگ آریایی خود می دانست؛ و نابودی هرگونه نهاد اجتماعی و مجرای همبستگی و ارتباط عمومی مستقل. برگزاری مراسم عزاداری عمومی در ماه محرم، غیرقانونی اعلام شد. به علاوه برگزاری مجالس مذهبی و روضه، چه در خانه‌ها و چه در مساجد، در تمامی طول سال ممنوع شد. در واقع اگر در ماه محرم آخوندی در خیابان‌ها در حال دویدن دیده می‌شد، چه بسا دستگیر می‌شد، زیرا می‌توانست در حال رفتن به روضه‌خوانی باشد. گاه مأموران دولتی مراسم عزاداری مردم عادی را با روضه‌خوانی اشتباه گرفته، به آنها حمله‌ور می‌شدند. در محرم هر سال، بسیاری از مردم به اتهام واقعی یا واهی برگزاری اینگونه مراسم به کلاتتری برده می‌شدند. شبه مدرنیسم در ایران چنان کامیاب بود که مأموران ژاندارمری در روز روشن به غارت اموال و تجاوز به زنان روستایی مشغول بودند و مردم عادی به دلیل برگزاری مراسم مذهبی شبانه در خانه‌هایشان بازداشت می‌شدند.»

در ۱۳۱۸، شاه به فکر منع انتشار تقویم قمری افتاد تا مردم از تاریخ عزاداری‌ها و جشن‌های مذهبی غافل بمانند. خوشبختانه روز سرنگونی خود او چندان دور نبود. (۶۷) در عکس‌العمل به سیاستهای اسلام‌زدایی و غربگرایی رضاشاه، جامعه مذهبی و روحانیون دست به اعتراض زدند که در بعضی موارد، همچون مبارزه مدرس (که با حمایت مردم و علما قم همراه بود) علیه ایجاد حکومت جمهوری، رضاشاه عقب‌نشینی کرد. اما بتدریج که پایه‌های حکومت خود را محکم کرد و نیروهای نظامی و پلیسی خود را تقویت نمود، با قوه قهریه اعتراضات مردم را همچون قیام گوه‌رشاد سرکوب کرد و عملاً در پایان دوره حکومت رضاشاه با اصلاحات و سیاستهای اجرا شده توسط او قدرت و نفوذ جامعه مذهبی و روحانیون در سیاست ایران کاهش یافت و می‌توان گفت که به حداقل خود از زمان سلطنت قاجار رسید.

در اینجا لازم است به یک فرضیه دیگر که می‌تواند در رابطه با کاهش حضور علما و نیروهای مذهبی در فعالیتهای سیاسی عصر رضاشاه مورد مطالعه قرار گیرد اشاره شود و آن تأثیر پیامدهای انقلاب مشروطه بر رفتار نیروهای مذهبی و علماست. روحانیت مبارز بعد از رهبری مبارزات مردمی علیه حکومت در جریان تحریم تنباکو

که به پیروزی انجامید به صورت فعال در مبارزات نهضت مشروطه خواهی شرکت کردند و با حمایت و رهبری مبارزات آزادیخواهی مردمی علیه استبداد قاجار نقشی تعیین کننده در پیروزی انقلاب مشروطه داشتند. اما بعد از پیروزی انقلاب مشروطه چند دستگی بین رهبران مشروطه بخصوص روشنفکران و روحانیون که در زمان تدوین قانون اساسی و مجلس اول به وجود آمد و در نهایت منجر به اعدام آیت الله شیخ فضل الله نوری و ترور آیت الله بهبهانی، از رهبران مشروطه، انجامید یک نارضایتی و سرخوردگی در میان علما ب وجود آمد و تعدادی از علما نسبت به دستاوردهای انقلاب مشروطه اظهار تردید کردند. این سرخوردگی به حدی بود که نقل می شود آیت الله نائینی که کتاب تنبیه اللامه و تنزیه المله را در حمایت از مشروطه نوشته بود «زمانی دراز از چاپ و نشر کتابش نگذشته بود که وی نسخه های آن را تا آنجا که در امکان او بود از دسترس خارج ساخت و آنها را در رود دجله افکند.» (۶۸) بنابراین، ناامیدی و سرخوردگی روحانیون از پیامدهای انقلاب مشروطه، به عنوان یک فرضیه در رابطه با علل کاهش حضور روحانیون و نیروهای مذهبی در فعالیتهای سیاسی دوران رضاشاه، می تواند مورد مطالعه قرار گیرد.

یادداشت‌ها

1. Roger Savory, *Iran Under the Safavids* (Cambridge: Cambridge University Press, 1980), p.29.
2. Michael Fischer, *Iran, From Religious Dispute to Revolution* (Combridge: Harvard University Press, 1980), p.29.
3. S. A. Arjomnd, "Religing, Political Action and Legitimate Domination in Shiite Iran, 14 th to 18 th Centuries," *European journal of Sociology* (Summer 1979), p.91.
4. Hamid Algar, *Religion and State in Iran, 1785-1906*, (Berkeley: University of California Press, 1969), p.28.
5. *Ibid.*, p.29.
6. Nikki Keddi, *Roots of Revoltion* (New Haven: Yale University Press, 1981), p.18.

7. *Ibid.*, p.21.
8. Ann. S. Lambton, "The Impact of the West on Persia", *International Affairs* 33, (1957), pp.15-16.
۹. عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ص ۱۱.
۱۰. نعمت‌الله قاضی، علل سقوط حکومت رضاشاه (تهران: انتشارات آثار، ۱۳۷۲)، ص ۳۷-۲۷.
11. Richard Cottom, *Nationalism in Iran* (Pittsburgh: University of pittsburgh Press, 1979), p. 102-129.
12. Donald Wilbor, *Reza shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran* (New York: Exposition, Press, 1975), pp.17-19.
۱۳. محمدعلی کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا سقوط رضاشاه (تهران: انتشارات پاپیروس، ۱۳۶۶)، ص ۱۱۳-۱۱۲.
14. Amin Banani, *The Modernization of Iran 1921-1941*, (Stanford, California Sranford University Press, 1961), p.45.
15. Joseph M. Upton, *The History of Modern Iran an Interperatation* (Cambridge: Harvard University Press, 1970), pp.48-49.
16. Ervand Abrahamian *Iran. Beetween Two Revolutions* (Princeton: Princeton University Press, 1982), p.117.
17. Amin Banani, *op.cit.*, p.53.
18. Ervand Abrahamian, *op.cit.*, p.126.
19. *Ibid.*, p.120 and Banani, *op.cit.*, p.56.
20. Amin Banani, *op.cit.*, pp.55-57.
۲۱. محمدعلی کاتوزیان، پیشین، صص ۱۲۹-۱۲۸.
22. Amin Banani, *op.cit.*, p.58.
23. *Ibid.*, p.59.
24. Ervand Abrahamian, *op.cit.*, p.136.
25. *Ibid.*, p.60.
26. Amin Banani, *op.cit.*, p.60.
27. Ervand Abrahamian, *op.cit.*, p.136.
28. T. Cogley Young, "The Problem of Westernization in Modern Iran",

- The Middle East Journal* (January 1948), p.53.
29. Guity Nashat, *The Origins of Modern Reforms in Iran 1870-80*, p.43.
۳۰. حامد الگار، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت - دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجاریه (تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۹)، ص ۲۱-۱۹.
31. Amin Banani, *op.cit.*, p.39.
32. Shahrugh Akhavi, *Religion amd Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in the Pahlavi Period* (Albany: State University of New York Press, 1980), p.39.
33. *Ibid.*, p.39.
34. *Ibid.*, p.39-40.
35. Amin Banani, *op.cit.*, p.73.
36. *Ibid.*, p.73.
37. *Ibid.*, p.86 and Guity Nashat, *op.cit.*, p.146.
۳۸. حسین سلطانزاده، تاریخ مدارس ایران از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۴)، ص ۲۶۳.
۳۹. عقیقی، بخشایشی، یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی (تهران: انتشارات دفتر نشر و نوید اسلام، ۱۳۶۱)، ج ۴، ص ۴۷-۴۲.
۴۰. حامد الگار، پیشین، ص ۳۱۱.
41. Amin Banani, *op.cit.*, p.92.
42. *Ibid.*, p.92.
43. *Ibid.*, pp.92-103.
44. Shahrugh Akhavi, *op.cit.*, pp.43-44.
45. *Ibid.*, p.45.
46. Ervand Abrahamian, *op.cit.*, pp.144-145.
47. *Ibid.*
۴۸. حامد الگار، پیشین، صص ۲۲-۲۱.
49. Shahrugh Akhavi, *op.cit.*, Iran, pp.56-58.
50. Donald Wilber, *op.cit.*, p.76.
۵۱. نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران (تهران: انتشارات قلم، ۱۳۶۹)، ص ۱۴۴.
۵۲. حسین مکی، مدرس، قهرمان آزادی (تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۸)، ج ۱،

صص ۲۸۶-۲۸۷.

۵۳. عبدالهادی حائری، پیشین، ص ۱۸۸.

۵۴. همان، ص ۱۸۸-۱۸۹.

55. Shahrough Akhavi, *op.cit.*, pp.42-43.

۵۶. مرتضی جعفری، صغری اسماعیلی، معصومه فرشچی، واقعه حجاب، اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان (تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱)، ص ۲۱.

۵۷. همان، صص ۴۴-۵۱.

58. Shahrough Akhavi, *op.cit.*, p.44.

59. *Ibid.*

۶۰. مرتضی جعفری، پیشین، ص ۴۵.

۶۱. سینا واحد، قیام گوهرشاد (تهران: انتشارات سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶)، صص ۵۱-۵۵.

62. Donald Wilber, *op.cit.*, p.166.

۶۳. سینا واحد، پیشین، ص ۵۴.

64. Ervand Abrahamin, *op.cit.*, p.131.

65. *Ibid.*, p.152.

۶۶. کاتوزیان، پیشین، ص ۱۴۰ و ۱۴۴ و عبدالهادی حائری، پیشین، صص ۳۳۳-۳۳۴.

۶۷. کاتوزیان، پیشین، ص ۱۷۹.

۶۸. عبدالهادی حائری، پیشین، ص ۳۳۴.